

The Analogical Theory of Necessity or Pluralism about the Meanings of the Necessary in Metaphysics Δ

Syedamirali Mousavian *

PhD at Ancient and Medieval Philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University

Abstract

In Metaphysics Delta alone, there are five definitions of necessity, and understanding the relationship between these definitions plays an important role in our approach to necessity in Aristotle's philosophy. The way in which the various meanings of "necessity" are shared is reminiscent of the different meanings of Metaphysics Γ, in which Aristotle deals with the category of analogy of attribution or analogy of proportion by giving "medical" and "healthy" examples. In this article, we look at how the various uses of necessity express a single nature for it, and therefore necessity cannot be considered as a purely (irrelevant) equivocal in Aristotle's works. Among the five meanings of "necessary" in Metaphysics Delta, the fourth meaning must be taken as the original meaning of necessity, which is in fact definition of necessary on the basis of possibility. The relation of other meanings of the necessary to this basic meaning is of the kind of specific equivocality or in relation to (*pros hen*) a thing and origin. Pluralism of the necessary's definitions indicates an analogy between them, not equivocality or being univocal in the definitions. The division of "necessary" in various senses is not the division of genus into its various species. While all of these are called necessary, one cannot speak of a single general concept of necessity. The analogical theory of necessity requires an understanding of the definition and nature of necessity in a particular way in each of the uses of the word. The relation that each of the meanings establishes with the original meaning determines the metaphysical degree and order of "necessity" in that meaning. For Aristotle, other meanings of the necessary are called necessary by virtue of this meaning and by the logical relation of analogy.

Keywords: Aristotle, Necessity, Necessary, Metaphysics Delta, Analogy, Possibility.

* s_mousavian@sbu.ac.ir

نظریه تشابه ضرورت یا تکثر معانی امر ضروری در متافیزیک دلتا

سیدامیرعلی موسویان

دانش‌آموخته‌ی دکتری فلسفه قدیم و قرون وسطا، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

s_mousavian@sbu.ac.ir

چکیده

در متافیزیک دلتا پنج تعریف برای امر ضروری بیان شده است که فهم نسبت این تعاریف با یکدیگر، نقش مهمی در رهیافت ما به ضرورت در فلسفه ارسطو ایفا می‌کند. نحوه اشتراک معانی گوناگون «ضروری» یادآور معانی متفاوت موجود در متافیزیک گاما است که ارسطو در آنجا با بیان مثال‌های «طبی» و «سالم»، به مقوله تشابه نسبت یا تشابه حمل می‌پردازد؛ به نحوی که طبیعت واحد و مشخصی همچون «بودن» هست که تمامی مصادیق و معانی موجود با آن طبیعت نسبتی دارند. پژوهش حاضر به دنبال آن است که چگونه انحای گوناگون کاربرد ضرورت، بیانگر طبیعت واحدی برای آن است و بنابراین، نمی‌توان ضرورت را مشترک لفظی محض (نامرتب) در آثار ارسطو دانست. در میان پنج معنای بیان شده از «ضروری» در متافیزیک دلتا، معنای چهارم، معنای اصلی ضرورت است که در واقع تعریف امر «ضروری» بر مبنای ممکن است. نسبت معانی دیگر ضروری به این معنای پایه، از جنس مشترکات لفظی خاص یا در نسبت با (*pros hen*) یک چیز و مبدأ هستند. تعاریف چندگانه «ضروری» دال بر تشابه میان آنها است، نه اشتراک لفظی یا معنوی در تعاریف. تقسیم «ضروری» به معانی گوناگون، تقسیم جنس به انواع مختلف آن نیست. نظریه تشابه یا آنالوژی ضرورت مستلزم فهم از تعریف و ماهیت ضرورت به نحو خاصی در هریک از موارد استعمال واژه است. نسبتی که هرکدام از معانی با معنای اصلی برقرار می‌کند، تعیین‌کننده درجه و مرتبه متافیزیکی ضرورت در آن معنا است. معانی دیگر ضروری نزد ارسطو به موجب این معنا و براساس نسبت منطقی تشابه، ضروری نامیده می‌شوند.

واژگان کلیدی: ارسطو، ضرورت، ضروری، متافیزیک دلتا، تشابه، امکان.

مقدمه

رویه به‌کارگیری ارسطو از مفاهیم مهم فلسفی از جمله «ضرورت» و «ضروری» و برشمردن معانی متکثر آن، مستلزم تفکیک وجوه معناشناختی^۱ از ساختار و چهارچوب متافیزیکی مفاهیم است. در متافیزیک دلتا به بحث ضرورت فارغ از جایگاه آن در فلسفه طبیعت ارسطو و نسبتش با علیت پرداخته می‌شود و مبانی منطقی و فلسفی ضرورت، مورد مطالعه است. در رویکرد معرفت‌شناختی، نقش ضرورت در علم ارسطویی و در رویکرد معناشناختی، انسجام تفسیر ارسطو از ضرورت و سازگاری آن با نظریات وی در باب معنا و صدق، مورد نظر است. در متافیزیک ثتا، ضرورت متافیزیکی از منظر قوه و فعل بیان شده است، همان‌گونه که در تحلیلات ثانی، ضرورت استدلال یا ضرورت لازم برای اقامه برهان از طریق نقش علت در پدیدآمدن ضرورت قیاس برهانی، موضوع بحث است. ضرورت اصل امتناع تناقض به‌عنوان وصف واقعیت و موجود بما هو موجود، محور مباحث کتاب گاما است. ماهیت نسبت یا تمایز میان انواع، اقسام و معانی ضرورت در متون ارسطویی چندان روشن نیست.

رالف مک‌اینرنی تومیسست آمریکایی در بررسی تمثیل یا تشابه (آنالوژی)^۲ نزد ارسطو، با اشاره به این نکته که یک کلمه هنگامی معنای کانونی دارد که تعاریف متنوعی در پاسخ آن باشند (Mc Inerny, 40: 1996)، عبارتی از گ. ا. ل. اوون نقل می‌کند که «یکی از این معانی، اولیه و اصلی است از این جهت که تعریف آن به‌عنوان یک جزء در هر کدام از تعاریف دیگر ظاهر می‌شود» (G. E. L. Owen, 184: 1986). تعاریف متفاوت، اما مرتبط با یکدیگر

از «ضروری» به‌عنوان صفت و محمولی عام در اندیشه فلسفی، تداعی‌بخش اسم متشابه نزد توماس آکوئینی است. تکرر معانی امر ضروری این پرسش را ایجاد می‌کند که پیامد معرفت‌شناختی و متافیزیکی چنین کثرتی چیست و اساساً اقسام ضرورت به چه نحو با یکدیگر رابطه دارند. پرسشی که می‌تواند مطرح شود در این خصوص است که ارسطو از چه رو کثرت‌گرا در مقوله ضرورت است و از پنج معنا برای امر ضروری در فرهنگ‌نامه فلسفی دلتا صحبت می‌کند. آیا ارسطو چندین تعریف از «ضروری» دارد و اگر چنین است، این تعاریف و اوصاف با یک تعریف واحد در نسبت‌اند؟ تمایز پنج‌گانه ارسطو از امر ضروری در متافیزیک دلتا تا چه اندازه قوی یا ضعیف است؟ و آیا برای وصف «ضروری» در جایگاه ویژگی یک رابطه در روابط گوناگون، می‌توان قائل به وحدت نظام‌مندی بود؟ از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که به‌آسانی نمی‌توان از اشتراک لفظی یا وحدت معنایی میان انواع ضرورت سخن گفت. بیان ارسطو در خصوص تمایز میان انواع^۳ و معانی^۴ ضرورت مبهم است؛ زیرا تنها از تعبیر «چه چیزها را ضروری‌نامیدن» (ἀναγκαῖον λέγεται)^۵ استفاده شده است. معلوم نیست منظور او انواع و اقسام ضرورت است یا معانی ضرورت؛ زیرا تقسم و تنوع ضرورت، الزاماً حاکی از تکرر معانی ضرورت نیست. میان اقسام یک مقوله و معانی آن تفاوت هست. اقسام گوناگون داشتن یک چیز منافاتی با وحدت و ترادف معنایی آن انواع و اقسام ندارد. همان‌طور که نوع واحدی را می‌توان برخوردار از معانی مختلف دانست.

نوشتار حاضر بر آن است که امکان نوعی وحدت معنا درباره مفهوم «ضروری» در میان گونه‌های متعدد

به منظور بیمار نبودن، یا سفر دریایی به آگینا^۳ برای دریافت پول ضروری است. (۳) به علاوه، آن چیزی که اجباری و اجبار است؛ یعنی ایجاد مانع در گرایش و گزینش می‌کند؛ زیرا آنچه اجباری است، ضروری نامیده می‌شود و به همین جهت، نامطلوب^۴ است؛ چنان‌که اوئوس^۵ می‌گوید: "هیچ کار ضروری نیست؛ مگر این که طبیعتی آزارنده دارد" و اجبار یا قهر، نوعی ضرورت است؛ چنان‌که سوفکلس^۶ می‌گوید: "اجبار این کار را بر من ضروری ساخته است"^۷ و به درستی تصور می‌شود که ضرورت، امری اقناع‌ناپذیر^۸ است؛ زیرا در تضاد با حرکتی مطابق با انتخاب و استدلال است.^۹ (۴) افزون بر این، هنگامی که ناممکن است چیزی به نحو دیگری باشد، می‌گوییم ضروری است چنین باشد. در واقع، معانی دیگر "ضروری" به موجب این معنا ضروری نامیده می‌شوند؛ زیرا در خصوص آنچه قهری است، فعل یا انفعال هنگامی ضروری نامیده می‌شود که تبعیت از تمایل، ناممکن است به علت آن چیزی که ناگزیر می‌کند و این مستلزم آن بوده که ضرورت^۹ آن است که به سبب آن، به گونه دیگر بودن ناممکن است و همین سخن در خصوص علل ملازم حیات و خیر صادق است؛ چه هنگامی که خیر و حیات یا هستی^{۱۰} بدون چیزهای معینی ناممکن است، این چیزها ضروری‌اند و این علت، نوعی ضرورت است. (۵) برهان نیز در شمار چیزهایی است که

ضرورت نزد ارسطو را با توجه به فصل پنجم دلتا بررسی کند. مفهومی که در سراسر آثار ارسطو از منطق تا اخلاق به چشم می‌آید و شرط تام معرفت به همراه مفهوم کلیت است؛ بنابراین، فهم ضرورت و مراتب آن، راهبر به فهم دامنه و ماهیت علم نزد ارسطو خواهد بود. انسجام علم ارسطویی در گرو دانستن نسبت میان علل اربعه و نیز فهم منسجم از ضرورت و وحدت و نسبت میان اقسام آن در فلسفه ارسطو است.

۱) معانی ضرورت نزد ارسطو

ارسطو درباره ضرورت در سیاق‌های گوناگون سخن گفته است؛ اما در فصلی که به اصطلاحات متافیزیکی (متافیزیک، دفتر پنجم، فصل پنجم) اختصاص دارد، به نحو بنیادی تری به این بحث می‌پردازد. از آنجا که ارسطو نظریه ضرورت را به انحاء گوناگون و غالباً ذیل معانی بیان شده در متافیزیک دلتا، مشهور به فرهنگ‌نامه فلسفی به کار برده است، ابتدا به عبارات این فصل پرداخته می‌شود. ارسطو این معانی را برای مفهوم «ضروری» ذکر می‌کند و نه دقیقاً خود مفهوم «ضرورت». ارسطو در دلتا به بیان پنج توصیف از مفهوم ضروری پرداخته است:

«ضروری را آن می‌نامیم (۱) که بی آن به عنوان یک علت ملازم^۱، حیات ناممکن است؛ چنان‌که تنفس و تغذیه برای حیوان ضروری است؛ زیرا بدون آنها نمی‌تواند زنده بماند. (۲) همچنین چیزی که بدون آن، هستی یا تکوین خیر، دفع یا رهایی از شر ممکن نیست. مثلاً خوردن دارو

^۳ εἰς Αἴγινα

^۴ τὸ βίαιον καὶ ἡ βία

^۵ λυπηρόν

^۶ Εὐήνος (Adonis; Adinis)

^۷ Σοφοκλῆς

^۸ ἀμετάπειστόν

^۹ ὡς ταύτην ἀνάγκη

^{۱۰} τὸ εἶναι

^۱ συναίτιος

^۲ ἀναγκαῖον λέγεται οὐ ἄνευ οὐκ ἐνδέχεται ζῆν ὡς συναίτιου

وصف قطعیت و تعیین حتمی و پیشینی آینده و وقایع آن یعنی اصل موجبیت باشد، شیوه و نحوه تأثیر علت بر معلول است. ضرورت خود علت است.

دو مورد نخست از پنج معنایی که براساس آنها شیء ضروری نامیده می‌شود یا ضرورت تنفس و تغذیه به منظور ادامه حیات حیوان و یا ضرورت خوردن دارو به قصد بهبودی بیمار، مفهوم واحدی با عنوان ضرورت فرضی یا مشروط^۶ را بنیان می‌کنند. ضرورت مشروط در فیزیک، دفتر دوم، فصل نهم و بخش‌هایی از دربارهٔ اعضای جانوران، دفتر نخست، فصل اول به نحو بارزی محور بحث‌اند. معنای اول ضروری در عبارت مورد بحث به شرایط ضروری حیات مانند ضرورت تنفس در جایگاه شرط لازم و نه شرط ضروری، در معنای «ناممکن است به نحوی دیگر» دلالت دارد. به تمایز ضرورت مشروط و ضرورت مطلق^۷ و از طرفی ضرورت مادی به جهت ربط با تحقق وضعیت غایی و مبحث علیت، در آثار دیگر ارسطو پرداخته شده است. اصطلاح «علت ملازم» به معنای شرط ضروری است و نه شرط کافی. نوشیدن آب آلوده برای ابتلا به حصبه، یا رانده شدن به پاروس^۷ برای اسارت در بند دزدان دریایی، شروط لازم و ضروری‌اند؛ اما از آنجا که تحقق این شروط به حتم و قطع چنین پیامدهایی در پی ندارد، شروط کافی محسوب نمی‌شوند.

معنای دوم ضرورت ناظر به شرایط حصول یک خیر است. دو معنای اول ضرورت یعنی شرایط ضروری حیات یا شرایط پدید آمدن خیر، متناظر با مفهوم ضرورت مشروط‌اند که ارسطو در جای دیگر بیان می‌کند. مفهوم علل ملازم یا فرعی^۸ نزد سقراط و افلاطون همان کنش عناصر فیزیکی است (فایدون،

ضروری‌اند^۱؛ از آنجا که اگر چیزی به نحو مطلق مبرهن شده باشد، ناممکن است به گونه دیگر باشد؛ علت این، مقدمات اولیه‌اند؛ از آنجا که قضایایی که قیاس از آنها شکل می‌گیرد، نمی‌توانند به نحوی دیگر باشند^۲. به این ترتیب، ناظر به برخی امور، چیز دیگری علت ضروری بودن آنها است و در مورد بعضی چیزها، هیچ امر دیگری علت ضروری بودن آنها نیست؛ بلکه به علت آنها است که چیزهای دیگر بالضرورة هستند؛ بنابراین، «ضروری» به معنای نخستین، بنیادی و تام چیزی بسیط^۲ است. بدان لحاظ که ناممکن است به انحای متعدد تحقق یابد، چنان که هم به گونه‌ای باشد، هم به گونه دیگر؛ زیرا در آن صورت به نحوه‌های گوناگون محقق خواهد شد. به این ترتیب، اگر چیزهای جاودانه، نامتحرک و تغیرناپذیر معینی وجود داشته باشند^۳، هیچ چیز قهری و خلاف طبیعت^۴ در آنها نیست» (1015a20-b15).

این پاره از متافیزیک بیان نمی‌کند که چرا و چگونه باید اندیشید که پنج امر ضروری وجود دارد. در این عبارت آمده است «هنگامی که خیر و حیات یا هستی بدون چیزهای معینی ناممکن است، این چیزها ضروری‌اند و این علت نوعی ضرورت است»؛ یعنی به نحوی اشاره به نوعی این‌همانی نسبی میان «علت» و «ضرورت» می‌کند؛ زیرا ارسطو این نوع علت یعنی شرایط لازم و ضروری حیات و خیر را به عنوان نوعی ضرورت به ما می‌شناساند و این تفسیر می‌تواند به این دیدگاه نزدیک باشد که ضرورت، نوعی علت مکانیکی است. ضرورت بیش از آنکه

^۱ ἔτι ἢ ἀποδείξεις τῶν ἀναγκαίων

^۲ τὸ ἀπλοῦν

^۳ εἰ ἄρα ἔστιν ἅτα αἴδια καὶ ἀκίνητα

^۴ παρὰ φύσιν

^۵ ἢ αἰτία ἀνάγκη τίς ἐστὶν αὐτῆ

^۶ hypothetical or conditional necessity

^۷ Paros

^۸ συναίτια

همان‌طور که بیان شد، ارسطو در تحلیلات ثانی به تقابل و دوگانگی میان ضرورت به حکم طبیعت و انگیزاننده^۵ از سوی و به قسر و کره^۶ و برخلاف انگیزاننده از سوی دیگر قائل است (95a1). درباره تفاوت میان جبر و تمایل می‌توان چنین گفت: در کاری که به حکم میل انجام می‌شود، این اختیار هست که چنین کاری انجام نشود؛ اما در جایی که اجبار هست، امکان انجام‌دادن آن کار نیست^۷. از آنجا که مجبور نمی‌تواند به نحو دیگری یعنی مطابق میل خود عمل کند، جبر قسمی از ضرورت است؛ اما در کاری که میل و انتخاب وجود دارد، چنین ضرورتی نیست. ممکن است در شرایطی اجبار به انجام کاری وجود داشته باشد که مطابق میل است و از اینجا برخی به این نتیجه رسیده‌اند که قسر^۸ را به معنای زور و فشار بدانند نه جبر^۹؛ زیرا نمی‌توان انجام کاری براساس میل را به حکم جبر خواند.

۲) تعریف چهارم ضروری در دلتا: معنای اصلی و بنیادین ضرورت در فلسفه ارسطو

تعریف چهارم ضرورت^۱ در عبارت بخش قبل از دلتا به نوعی تعریف ضرورت براساس امکان است؛ هنگامی که «ناممکن بودن» چیزی و وضعیتی به نحوی غیر از آنچه است، مناط و معرف ضرورت یک چیز یا وضعیت باشد. این تعریف، ضروری را در حکم آنچه ممکن^۲ نیست، توصیف می‌کند؛ اما در تعریف ممکن^۳ در متافیزیک دلتا، 12، 1019b31-2 بیان شده است که «ممکن» آن است که رفع و نقیضش ضروری نیست. اگر مفهوم جبر را نیز در چهارچوب این معنا

99b: تیمایوس، 46c). از نظر آنان علیت اصلی و حقیقی همواره هدفمند است. کیروان در یادداشت‌ها و ترجمه کتاب‌های گاما، دلتا و اپسیلون، «ضروری» در فصل پنجم دلتا را منطوی در معنای ظاهرا ارسطویی اجتناب‌ناپذیر^۱ نمی‌داند که در عبارت 1027b10-11 متافیزیک و در درباره عبارت، 9، 19a23-7 مورد اشاره بوده است (Kirwan, 1971: 131). برخلاف نظر کیروان، در عبارت نخست (1027b10-11)، معانی اول و دوم ضروری در فصل پنجم دلتا به نحوی بر اجتناب‌ناپذیری دلالت دارند؛ اما در مورد دوم (قطعه درباره عبارت) ادعای وی صحیح است.

ارسطو از ارتباط معانی «ἀνάγκη» به حسب ظاهر سخن نگفته است. در تحلیلات ثانی تقابلی دوگانه میان ضرورت ملائم با طبیعت و انگیزاننده^۲ از سوی و بالقسر^۳ و برخلاف انگیزاننده در سوی دیگر ترسیم می‌کند (95a1). از طرف دیگر، پنج معنا در مدخل واژگان فلسفی متافیزیک دلتا برای ضروری^۴ ذکر شده است: شرایط ضروری حیات، شرایط به وجود آمدن یک خیر، الزام یا قسر، ضرورت برهان و آنچه ارسطو معنای اصلی می‌نامد؛ یعنی آنچه طور دیگری نمی‌تواند باشد (1015a20-b5)^۵. هیچ‌یک از فقرات مذکور فهرست کاملی از معانی ضرورت را که ارسطو از هم بازشناخته است، بیان نمی‌کند؛ اما به زعم استین می‌توان انواع اولیه آن را به این صورت شناخت: (۱) ضرورت بسیط؛ (۲) ضرورت به حکم برانگیزنده، مانند ضرورت برخاسته از طبیعت یک چیز؛ (۳) ضرورت به قسر در مقابل انگیزاننده و (۴) ضرورت مشروط (Stein, 2012: 860).

^۵ τὴν ὁρμήν

^۶ ἢ δὲ βία ἢ παρὰ τὴν ὁρμήν

^۷ βία

^۸ ἐνδεχόμενον

^۹ δυνατόν

^۱ inevitable

^۲ impulse

^۳ by force

^۴ ἀνάγκαι

به‌حسب ضرورت (30-94b27) و تندر در اثر خاموش شدن آتش در ابرها (3-94b32) است. اگر نظریهٔ آنالوژی یا تشابه ضرورت به محوریت و مرکزیت معنای چهارم آن یعنی «به‌نحو دیگر ناممکن بودن» بنا شود، همانند نظریهٔ تشابه وجود در فلسفهٔ ارسطو نسبت میان معانی پنج‌گانهٔ ضرورت در متافیزیک دلتا، فصل پنجم را باید نسبت تشابه یا مماثلت دانست، نه اشتراک لفظی یا معنوی. این معانی در نسبت با (*pros hen*)^۲ معنای بنیادی چهارم قرار دارند. همان‌گونه که معانی وجود در نسبت با معنای بنیادی و مبنایی «جوهر»، مشترک لفظی یا معنوی نیستند، بلکه متشابهند، معانی مفهوم «ضروری» به یکدیگر ارجاع داده نمی‌شوند، در عین آنکه نمی‌توان آنها را به هم نامرتب نیز دانست. معنایی اصلی و یکتا از ضرورت، به فهم اصطلاح «ضروری» و انواع معانی آن سامان می‌بخشد.

برای فهم دقیق‌تر معنای چهارم آنچه ضروری است و اساس فرق میان معانی گوناگون ضروری در متافیزیک دلتا، فصل پنجم، باید به یک نکته اشاره کرد. برخی چیزها ضرورت خود را مرهون چیز دیگری غیر از خود هستند؛ اما چیزهایی که چنین نیستند، مبدأ و منشأ ضرورت در امور دیگرند؛ از این رو، ضروری در معنای اولیه و اکید، بسیط است، به این سبب که چنین معنایی امکان داشتن وضعیت‌های بیشتری از یک وضعیت واحد را منتفی می‌سازد. کثرت و تعدد ملکات و وضعیت‌ها از شئون امکان است و نه ضرورت؛ بنابراین، هیچ جبر، قسر و کراهی در مقابل چیزهای ازلی، نامتحرک، نامتغیر و طبیعت منضم به آنها کارگر نیست. به این ترتیب، همهٔ چیزهای ضروری «به‌علت چیزی دیگر» یا به‌خود

از ضروری (معنای چهارم) تحلیل کنیم، آن‌گاه جبر در این معنا مستلزم ضرورت و تضاد با میل است. مورد چهارم از تعاریف ضرورت در دلتا مطابق اظهار ارسطو بنیادی‌ترین قسم اشیای ضروری است که سایر موارد ضرورت مآلاً به آن بازمی‌گردند. بر این اساس، شارحانی چون اسکندر و اسکلیپوس، معنای چهارم ضرورت را اشارهٔ ارسطو به ضرورت امور الهی محسوب می‌کنند. در بیان ارسطو به ضرورت مطلق امور الهی یا امر خودهمان ازلی یا جاودانه همانند ضرورت بسیط در معنای چهارم و بنیادی «ضروری» در فصل پنجم دلتا، در مقابل ضرورت مشروط متعلق به چیزهای طبیعی در عالم کون و فساد تصریح شده است.^۱ از آنجا که خدا بسیط است، بیش از یک وضعیت ممکن در مورد او وجود ندارد و بنابراین، ضروری است.

معنای اولیه و اصلی ضروری^۳ در گاما نیز مشاهده می‌شود (متافیزیک، ۴، ۴، 1006b32). ضرورت دیمکریتی^۱ که در دربارهٔ اعضای جانوران از آن سخن به میان آمده است نیز تحت ضرورت در معنای بنیادی «آنچه نمی‌تواند به‌نحو دیگری باشد» قرار می‌گیرد (Cooper, 1987: 260). می‌توان گفت معنای دیگر ضرورت، مصادیقی از این معنای اصلی و بنیادین‌اند. اگر به یک معنا ضرورت مادی مندرج در مثال‌های تحلیلات ثانی، دفتر دوم، فصل یازدهم را از نوع ضرورت مطلق و بسیط برشماریم، باز هم این ضرورت نامشروط در جایگاه ضرورت دیمکریتی، به معنای «آنچه به‌گونه‌ای دیگر نتواند باشد» تفسیر می‌شود. مراد از ضرورت مادی دیمکریتی بسیط، اشارهٔ ارسطو به عبور ذرات نور از حباب چراغ

2 πρὸς ἕν

^۱ Democritean necessity

غیر از آنچه هست؛ بلکه مطلقاً ضروری است. پس آسمان‌ها و طبیعت به این مبدأ وابسته‌اند»^۶ (1072b10-14).

مبدأ نخستین به دو معنای اخیر، ضروری است. وابستگی علی ضروری آسمان‌ها و طبیعت به مبدأ یا محرک نخستین، در این عبارت پس از اشاره به ضرورت مطلق^۷ بیان شده است.^۸ می‌توان این استدلال را با استدلال تقدم علی ضروری عقل و طبیعت بر بخت، اتفاق، خودانگیختگی و بسی چیزهای دیگر که در انتهای فصل ششم دفتر دوم فیزیک بیان شده است،^۹ ترکیب کرد. یعنی طبیعت که خود مقدم بر چیزهای دیگر است، در این عبارت متأخر از مبدأ یا محرک نخستین توصیف شده است؛ به نحوی که وابستگی مطلق ضروری علی میان طبیعت و محرک نخستین وجود دارد. یکی از نکات مهم دیگر این عبارت اخیر، ملازمت و مساوقت تعریف آخر ارسطو از امر ضروری به معنای «چیزی که نمی‌تواند (ناممکن است) باشد غیر از آنچه هست؛ بلکه مطلقاً ضروری است»^{۱۰} با معنای اصلی و محوری‌ای است که در عبارت فصل پنجم متافیزیک دلتا بیان شد. این معنای چهارم امر ضروری است که اساس نظریه تشابه بودن مفهوم ضرورت، به جای مشترک لفظی صرف یا مشترک معنوی خواندن آن را تشکیل می‌دهد.

در این عبارت اخیر از فصل هفتم متافیزیک لامبدا نیز، ضرورت محرک لایتحرك مساوق با جبر برآمده از اصل موجبیت نیست که نشان‌دهنده آن است که ارسطو علاوه بر باور به اصل عام ضرورت، می‌تواند دیدگاه دیگری نسبت به پذیرش یا نفی اصل موجبیت فارغ از نگرشش به ضرورت داشته باشد. این عبارت

ضروری‌اند. معنای اخیر ناظر به چیزی است که فقط به یک گونه می‌تواند باشد. مانند محرک لایتحرك و جواهر سرمدی که پیدایش و زوال ندارند و منشأ ضرورت آنها خودشان است. نکته‌ای که راس در شرح خود بدان متفطن است، تأکید ارسطو بر این است که ضرورت برهان وابسته به ضرورت مقدمات^{۱۱} آن است. این دریافت، او را به سوی تقسیم ضروری‌ها^{۱۲} به طور کلی راهبری می‌کند: (۱) چیزهایی به خودی خود و مستقلاً ضروری و (۲) چیزهایی که به نحو متفرع ضروری‌اند؛ مانند نتایج برهان. آنچه در معنای اول ضروری است، بسیط است و امکان هیچ تغییری در ماهیت آنها نیست. به بیانی دیگر، جاودانه و تغییرناپذیرند. اصولاً هیچ چیز علت ضرورت امور بسیط نیست و به تعبیری ضرورت آنها برهان‌ناپذیر است. ضروری در این معنا نمی‌تواند مشروط و تابع ضرورت در معنای قسر و الزام باشد.^{۱۳}

ارسطو موارد استعمال اصطلاح ضروری را در لامبدا، دفتر هفتم، در خصوص محرک نخستین نام می‌برد و به ضرورت محرک نامتحرک اشاره می‌کند. او نوع دیگری از امر ضروری علاوه بر تعاریف دلتا را بیان نمی‌کند؛ اما ربط این معانی با محرک نخستین و فعالیت آن را در نظر می‌گیرد:

«پس محرک نخستین به ضرورت وجود دارد»^{۱۴} و از این حیث که ضروری است، خیر است و بدین معنا مبدأ نخستین است؛ زیرا ضروری تمام این معناها را در بر دارد: یکی آنکه قهراً ضروری است، زیرا برخلاف انگیزه طبیعی^{۱۵} است؛ دوم آنچه بدون آن، خیر^{۱۶} ناممکن است و در آخر به معنای چیزی که نمی‌تواند (ناممکن است) باشد

6 ἤρτηται

7 ἀπλωδς

8 ἐκ τοιαύτης ἀρα ἀρχῆς ἤρτηται ὁ οὐρανὸς καὶ ἡ φύσις; 1072b13-14.

9 τὸ δὲ μὴ ἐνδεχόμενον ἄλλως ἀλλ' ἀπλωδς.

1 τὰ ἀναγκαῖα

2 Ross (1924 (Vol1): 299)

3 ἐξ ἀνάγκης ἀρα ἐστὶν ὄν; 1072b10.

4 παρὰ τὴν ὁρμὴν

5 τὸ εὖ

بیان با همان معنای بنیادی ضرورت در متافیزیک دلتا، فصل پنجم قابل مقایسه است که به عنوان معنای چهارم و اصلی «ضروری» ذکر شده است. در سراسر فلسفه ارسطو به این معنای بنیادین پرداخته شده است.

علاوه بر این، ارسطو ضروری و ناضروری را اصل نخستین هستی یا نبودن همه چیزها می‌داند؛ چنان‌که همه چیزهای دیگر اعم از ممکنات و ناممکن‌ها پیامد این اصول و مبادی‌اند:

«از آنجا که کلی^۱ در پی جزئی^۲ می‌آید، آنچه توانستنی برای بودن است نیز از آنچه به ضرورت هست حاصل می‌شود. این سخن در نسبت با هر نوع توانستنی صحیح نیست^۳. شاید در واقع ضروری و ناضروری، مبادی اولی برای بودن^۴ یا نبودن^۵ هر چیز باشند و باید چیزهای دیگر را در حکم پی‌آیند آنها دانست» (درباره عبارت، 23a16-20).

ارسطو در فصل هشتم متافیزیک ثتا پس از انکار بالقوه بودن چیزهای ضروری، به اولویت و تقدم اصولی امر ضروری اشاره می‌کند؛ به نحوی که «اگر این چیزهای ضروری نبودند، هیچ چیز نمی‌بود»^۶. ضرورت شرط حصول و تحقق چیز بالقوه است. این رهیافت براساس عبارت ارسطو در کتاب درباره عبارت خواهد بود که «آنچه توانستنی برای بودن است نیز از آنچه به ضرورت هست حاصل می‌شود»^۶. صرف داشتن قوه بودن، امر بالقوه را بالفعل نمی‌کند؛ از این رو، به مفهوم دیگری برای تبیین واقعیت وجود و تکوین نیاز است. یعنی ضرورت که گویی علت

خاص تنها به پیوند ضرورت، خیر و مبدأ اشاره دارد و نمی‌توان از آن اعتقاد ارسطو به اصل موجبیت را استنتاج کرد. خیربودن محرک نخستین از حیث ضرورت آن است و از طرفی موضوع و محمل معنایی این ضرورت و خیربودن، «مبدأ نخست بودن» محرک نخستین است. پس در فراز بالا از متافیزیک می‌توان به خویشاوندی مفاهیم ضرورت، خیر و مبدأ در نسبت با محرک نخستین پی برد. البته مفهوم خیر در برخی معانی مفهوم «ضروری» و از جمله در توضیح ضرورت مشروط نیز به کار می‌رود. اگر دارو، تنفس و تغذیه به منظور زنده ماندن و لذت، لازم و ضروری باشند یا به تعبیری صحت و لذت مشروط به استعمال دارو یا بهره‌مندی از تغذیه و تنفس باشد، بنابراین خیر و ضرورت قرین‌اند. از طرفی، اگر وابستگی آسمان‌ها و طبیعت به محرک نخستین که به ضرورت وجودی آن اشاره شد از نوع وابستگی علی باشد، آن‌گاه مجاورت و پیوند مفاهیم ضرورت و علیت در این کلام مشهود است. تلاش در این مقاله بر پیش‌برد فرایند فهم معنای بنیادی ضرورت (یعنی فقدان امکان به نحو دیگر بودن) در بیان ارسطو و نسبت چنین معنایی با معانی دیگر ضرورت است.

اساساً در قلمرو اجرام سماوی، مطلق بودن و بساطت ضرورت سلسله‌های علی به نحو نامشروط ضروری را می‌توان ناشی از چند ویژگی دانست:

۱. یک معنای ضروری بودن سلسله‌های علی مطلقاً ضروری، دوام زمانی و همیشگی بودن آنها است.
۲. فقدان مانع عرضی و اتفاقی که از خارج سلسله علی، قاعده‌مندی سلسله در مسیر تحقق و تعیین پیشینی چیزها را از میان می‌برد.

۳. بساطت وجودی ناظر به سلسله علی در قلمرو آسمانی، به نحوی منشأ و مبدأ ضروری بودن است؛ زیرا امکان «دیگر بودن» برای آنها مطرح نیست. این

1 τὸ καθόλου

2 ἐν μέρει

3 εἶναι

4 μὴ εἶναι

5 οὐδὲ τῶν ἐξ ἀνάγκης ὄντων (καίτοι ταῦτα πρῶτα: εἰ γὰρ ταῦτα μὴ ἦν, οὐθὲν ἂν ἦν); 1050b18-19.

6 τῷ ἐξ ἀνάγκης ὄντι ἔπεται τὸ δύνασθαι εἶναι; 23a17-18.

ارسطویی، مقدمات یقینی، کلی و ضروری دارد و بنابراین، نتیجه نیز از ضرورتی بسیط برخوردار است. اصولاً هرآنچه ضروری است به آن معنا که نمی‌تواند به نحوه دیگری باشد، موضوعی است که از روی مقدمات ضروری اثبات می‌شود یا خود مقدمه‌ای ضروری است.

۴) ضرورت در شناخت علمی

معنای ضرورت در معرفت در تحلیلات ثانی، دفتر نخست، فصول پنجم و ششم به دنبال ضرورت نوع چهارم متافیزیک، دلتا در فصل پنجم بیان شده است. در تحلیلات ثانی آنچه به زعم ارسطو از استدلال تعلیم داده می‌شود، چیزهای مطلق و بسیط‌اند^۲؛ بنابراین، معرفت استدلالی معرفتی ضروری است. ارسطو در آغاز تحلیلات ثانی، دفتر نخست، فصل ۳۳ در بیان فرق دانش و عقیده، دانش را کلی و ضروری توصیف می‌کند. ارسطو در این عبارت امر ضروری را آن چیزی معرفی می‌کند که نمی‌تواند به نحو دیگری باشد (88b30-32).

مناطق معرفت نزد ارسطو بهره‌مندی از دو حکم است. به بیانی دیگر، فردی از معرفت علمی برخوردار است که هم می‌داند الف ب است و از طرفی می‌داند الف به ضرورت ب است^۳: «هیچ‌کسی نمی‌اندیشد که به چیزی عقیده دارد، هنگامی که می‌اندیشد آن چیز نمی‌تواند به نحو دیگری باشد؛ بلکه تصور می‌کند آن را می‌داند^۴» (تحلیلات ثانی، آلفا، 33، 89a6-8). یعنی شناخت چنین فردی که به ضرورت چرایی، چیستی و واقعیت امر واقع تعلق گرفته است، به جای عقیده‌ورزیدن از جنس دانستن است؛ زیرا شناخت علمی ناظر به امر ضروری است (تحلیلات ثانی، آلفا،

تغییر و تحول چیز بالقوه به بالفعل بوده است. براساس این تفسیر می‌توان ضرورت را به عنوان مکانیزم یا سازوکار علیت و نیز تعیین یافتن چیز بالقوه به هنگام فعلیت نگریست. به عبارت دیگر، مبنای موجهاتی تحلیل ضرورت در علیت فاعلی، تبدیل قوه به فعل است.

۳) تمایز ضرورت داخلی و خارجی

اسکندر افرویدیسی در توصیف معنای پنجم «ضروری» در معانی اشاره شده از متافیزیک دلتا، فصل پنجم یا به عبارتی ضرورت باب برهان، به تمایز ضرورت داخلی و ضرورت خارجی نام اشاره می‌کند. به زعم اسکندر، ضرورت مقدمات، ویژگی درونی آنها است؛ اما ضرورت نتیجه از خارج آن یعنی از ضرورت مقدمات حاصل می‌شود. ضرورت مقدمات خصلت ذاتی آنها است؛ اما ضرورت نتایج از بیرون حاصل می‌شود و لذا ضرورت نتیجه، نسبی و مشروط است؛ درحالی که ضرورت مبادی و مقدمات برهان، نامشروط و به نحو ذاتی خواهد بود. دانش برهانی^۱ در استنتاج علمی برای موضوع از مقدمات حقیقی اولیه و بی‌واسطه‌ای برهان اقامه می‌کند که از حیث استنتاج، مقدم و بنیادی‌ترند^۵. مقدمات در مقام ضرورت بخش به چیزهای ضروری مانند نتیجه‌اند که از مقدمات کسب ضرورت می‌کند؛ بنابراین، نتیجه قیاس، از ضرورت منتقل شده از سوی مقدمات و از همان درجه و مرتبه از بساطت، تغییرناپذیری و جاودانگی بهره‌مند است. مثلاً در قیاس برهانی‌ای که مقدمات شامل قضایای بدیهی و اولیه‌اند، نتیجه نیز حاوی همان ضرورت مطلق منطقی چنین قضایایی در مقدمات استدلال برهانی است. برهان در منطق

^۲ ἐπίσθασται

^۱ ἐπιστήμη ἀποδεικτική

در فصول دوازده و سیزده از درباره عبارت به این نکته پرداخته می‌شود که آیا مقدمه ضروری به معنای بسیط، ابدی ازلی و تغییرناپذیر، ضروری است یا اینکه مناط ضرورت آن تعلق بالضروره محمول به موضوع مقدمه است. در برهان‌ها نتایج اشتقاقی از مقدمات ضروری استنتاج می‌شوند. اگر این مقدمات ضروری نباشند، نتیجه ناظر به شخص ض یا براساس فرض معلوم می‌شود^۳ و نه بر مبنای برهان. نتیجه ناظر به شخص، برخلاف ضرورت مطلق و منطقی برهان، از ضرورتی مشروط، فرضی و نسبی بهره می‌گیرد. نتیجه یک قیاس تنها نسبت به مقدمات، ضروری است^۴. این ضرورت را می‌توان ضرورت منطقی^۳ نامید. نحوه ضروری بودن مقدمات نیز نوعی ضرورت بسیط و مطلق نیست و نتیجه تنها «به حسب فرض» و به عنوان نتیجه ضروری پیش‌گذارده‌ها و مقدمات، ضروری است (تحلیلات اولی، ۱، ۱۰، 3-30b31؛ 40-38). چنین نتیجه‌ای بذاته و به حسب خود ضروری نیست و ثبوت نتیجه منوط به ثبوت مقدمات است (تحلیلات ثانی، 2، 5، 19-91b14). پیش‌گذارده^۴، گزاره‌ای است که در مقدمه قیاس به کار می‌رود.

مقدمات قیاس برهانی ارسطویی باید ضروری باشند؛ زیرا از اولیات، صادق و مستحکم‌اند. قیاس برهانی همان نقش تبیین علمی از دیدگاه ارسطو را دارد که مقدمات این برهان باید از اولیات و ضروریات باشند. گزاره‌ای را می‌توان بدیهی اولیه دانست که وساطت گزاره دیگری به منظور تصدیق عقلی آن لازم نیست. حمل ذاتی محمول بر موضوع به سبب ضرورت و کلیت این حمل، همان رابطه علی است که نشان می‌دهد ارسطو در اینجا هم از

33. 89a10). تعبیر «نمی‌تواند به نحوه دیگری باشد» بیانگر ضرورت است که وصف دانش است، نه عقیده.

درباره این آموزه ارسطو که مفهوم علم همواره کلی و ضروری است، می‌توان به عبارت متافیزیک، کتاب سیزدهم (1087a11, 24) مراجعه کرد که در آنجا ارسطو علم را به نحوی «کلی» می‌داند و به نحوی «کلی» نمی‌داند؛ بنابراین، کلیت در معرفت علمی، محل پرسش قرار می‌گیرد. جاناناتان بارنز این عبارات را شاهدهی بر قول ارسطو به تعلق علم به جزئیات می‌گیرد و در نظر گرفتن کلیت و ضرورت به عنوان شروط معرفت را مبالغه می‌پندارد (Barnes, 2000: 58).^۵ محتمل است که ورود امر جزئی در دایره متعلقات شناخت به این اعتبار باشد که این امر، جزئی از یک قانون کلی است. می‌توان چنین استدلال کرد که چون از دیدگاه ارسطو معرفت برآمده از تبیین یا/پیستمه درباره علت است^۶ و علت نیز می‌تواند کلی یا جزئی باشد، پس علم هم می‌تواند درباره کلی یا جزئی باشد.

۵) ضرورت برهان وابسته به مقدمات

ارسطو در تحلیلات ثانی، دفتر اول، فصل سی‌ام و در تعریف پنجم از مفهوم ضروری در متافیزیک، دفتر پنجم، فصل پنجم، مفهوم ایجاب^۱ را از مفهوم ضرورت^۲ جدا می‌سازد. مقصود وی از ضرورت در استدلال برهانی، ضرورتی است که دو مقدمه به نتیجه می‌بخشد و منشأ و موجد آن نتیجه می‌شوند. معنای ضرورت مقدمات هم همان ضرورت تعریف‌شده ناظر به معنای چهارم است یا به عبارتی مقدمات نمی‌توانند غیر از آنچه هستند، باشند.

3 logical necessity
4 πρότασις

¹ necessitation
² necessity

باشند، به حسب تعریف چهارم «ضروری» در متافیزیک دلتا فصل پنجم ضروری‌اند. ارسطو در فصل چهارم متافیزیک گاما در بحث اصل امتناع تناقض بیان می‌کند که «اگر چیزی ضروری است، ناممکن^۱ است همان چیز نباید باشد». ^۲ این عبارت تعریف منطقی ضرورت براساس امکان است.

امکان بنا به مفروضات و مبانی منطق و متافیزیک ارسطویی تقریباً معادل با صدق یک موقعی^۳ است. بنا به این ملاک، چیزی ممکن خواهد بود اگر دست‌کم یک بار صادق باشد^۴. براین اساس، ضرورت هم‌ارز با تعریف امکان بر مبنای صدق حداقلی، به عنوان صدق همه‌زمانی یا دائمی تعریف می‌شود. یعنی همان‌گونه که ارسطو در متافیزیک اپسیلون، فصل دوم در طبقه‌بندی رویدادها به سه گروه (ضروری (دائمی)، اکثری، اتفاقی)، رویدادهای ضروری را آنهایی می‌داند که همواره رخ می‌دهد، در این تفسیر نیز تعریف ضروری را به نحوی مشابه براساس معیار صدق دائمی ارائه می‌دهد. ضروری آن است که دائماً صادق است. استدلال در توضیح این تعریف چنین است که حداقل یک بار صادق شدن چیز ممکن، به معنای حداقل یک بار بالفعل شدن است؛ یعنی صدق و فعلیت آن چیز «ممکن»، براساس نظریه صدق ارسطو که معروف به نظریه مطابقت صدق است. نظریه‌ای که به تطابق با امر واقع دلالت دارد. امر واقع یعنی چیز بالفعل و از آنجا که چیز بالفعل ضروری است، این بالفعل و ضروری بودن که واقعیت را تشکیل می‌دهد، سبب و علت صدق یا به عبارتی صدق‌ساز^۳ است. به عبارتی، ضرورت موجود در امر بالفعل یا ضروری، علت صدق یک موقعی یا امر

ضرورت ذاتی و کلیت در حمل به علیت رسیده است و ضرورت موجود در آثار منطقی ارسطو نیز در بطن علیت حاضرند^۵. اساساً انفکاک ضرورت از علیت در آثار منطقی ارسطو صورت نگرفته است. ضرورت مقدمات قیاس برهانی ارسطویی مطابق با آموزه متافیزیک، ۵، ۵، نتایج ضروری به همراه دارد. مسئله‌ای که ارسطو در فصول ۱۲ و ۱۳ درباره عبارت به دنبال آن بوده، این است که بیان «الف به ضرورت ب است» یا به تعبیری حمل ضروری ب بر الف چه معنایی دارد. در واقع، محور بحث فصول دوازدهم و سیزدهم درباره عبارت، تعیین خاصه‌های قضایای ضروری است.

۶) تعریف و فهم ضرورت بر اساس امکان؛ زمان و ضرورت

زمان گذشته از دیدگاه ارسطو همان‌گونه که در مباحث درباره عبارت و متافیزیک اپسیلون، فصل سوم اشاره می‌شود، قلمرو ضرورت است^۶ و هیچ امکانی در خصوص آنچه قبلاً رخ داده، مطرح نیست (خطابه، 3، 17، 1418a4-5). در واقع، ضرورت آینده نیز در نسبت و ربط با ضرورت گذشته و حال است که با اصل موجیبت تام و تمام مشتبه می‌شود. گزاره‌ای که وضعیت متعلق به گذشته را بیان می‌کند، ممکن نیست در زمان حال یا آینده جز آنچه روی داده به نحو دیگری باشد و از این رو ضروری شده است. هیچ چیز راجع به گذشته، موضوع و متعلق انتخاب نیست و هیچ کس درباره امکان آنچه در گذشته رخ داده است، نمی‌اندیشد. اندیشیدن همواره مربوط به چیزی در آینده و درباره موضوعاتی است که می‌توانند به نحو دیگری باشند غیر از آنچه هستند؛ زیرا اگر امکان نداشته باشد که به نحو دیگری

^۱ τὸ ἀδύνατον

^۲ τοῦτο γὰρ σημαίνει τὸ ἀνάγκη εἶναι, τὸ ἀδύνατον εἶναι μὴ εἶναι; 1006b31-32.

^۳ truth maker

۷) تقابل ضرورت و امکان

ممکن موجود لابل ضروره است؛ چیزی که ممتنع نیست و تحقق و نبودن آن محال نخواهد بود. به نحو کلی، ممکن آن چیزی است که گاهی موجود نیست. دو مؤلفه امکان در ارسطو چنین‌اند: «ممکن باید چیزی باشد که پیامد ناممکنی در پی نداشته باشد و نیز نباید متضاد آن به ضرورت کاذب باشد»^۲. از این بیان حاصل می‌شود از آنجا که **ضرورتا کاذب** یعنی **ناممکن** و چون متضاد امر ممکن، به حسب ضرورت کاذب نیست، پس ممکن و ناممکن در تناقض با یکدیگر نیستند^۳؛ زیرا با آنکه امکان جمع آنها وجود ندارد، یعنی ممکن نیست هم‌زمان چیزی هم ممکن و هم ناممکن باشد، امکان رفع آن دو مطرح است؛ یعنی چیزی می‌تواند نه ممکن و نه ناممکن باشد و از این رو، حالت سومی یعنی ضروری باشد؛ بنابراین، ارسطو میان امکان، امتناع و ضرورت فرق گذاشته است و نمی‌توان ضروری را براساس یک تعریف از امر ممکن، حالت خاصی از ممکن دانست. از طرفی، نقیض چیز ممکن، ناممکن نیست^۴. اگر منظور از امر ممکن صرف سازگاری با قوانین منطقی باشد، این را امکان منطقی و اگر امر ممکن با شناخت اتفاقی ما سازگار باشد، آن را امکان معرفتی می‌نامیم.

از طرفی، ارسطو در جایی دیگر از *تحلیلات اولی*، با نادیده‌انگاشتن سلب امکان از جانب موافق و مخالف در تعریف امکان خاص به بیان فلسفه اسلامی، هم چیزهای ضروری و هم چیزهای ناضروری و قابل‌بودن را نیز ممکن محسوب می‌کند: «درمورد پیش‌گذارده‌های ممکن^۲ از آنجا که امکان به‌انحای گوناگون مصداق دارد (زیرا ما آنچه را ضروری است و آنچه را ناضروری^۳ است و آنچه را بالقوه^۱ است،

ممکن می‌شود. در بیان ارسطو عبارات «ضرورت یا ἀνάγκη» و «همواره یا ἀεί» به‌نحوی در ملازمت یکدیگر به کار رفته است که باید میان «ضرورت به‌هنگام وقوع و تحقق یک چیز» و ضرورت به‌معنای «صدق دائمی» تفکیک قائل شد و آنها را دو معنای متمایز از ضرورت دانست: «بیان اینکه هرآنچه هست، به‌ضرورت باید باشد هنگامی که هست، یکی نیست با (بیان) اینکه مطلقاً هرآنچه هست، به‌ضرورت باید باشد» (درباره عبارت، 9، 19a25-26).

ارسطو در *متافیزیک*، کتاب کاپا، فصل هشتم، ضرورت آنچه را همه‌زمانی است یعنی همواره و به‌حکم ضرورت وجود دارد، ضرورت به‌معنای قسر بیان نمی‌کند؛ بلکه همان ضرورت به‌کاررفته در برهان می‌داند (1064b32-4). می‌توان از این نکته پی برد که ضرورت در معنای زمانی آن یعنی صدق و تحقق دائمی یک چیز از همان نوع ضرورتی است که در برهان و نتیجه‌مقدمات حاصل می‌شود؛ از این رو، نزد ارسطو و فیلسوفان باورمند به موجهات زمانی، ضرورت‌های همه‌زمانی **طبیعی** یا ضرورت‌های دائمی فیزیکی در صورت وجود چه به‌بیان واترلو شناختنی و چه ناشناختنی باشند^۱، از درجه الزام و ایجاب کمتری در مقایسه با ضرورت در منطق برخوردار نیستند. ضرورت در فلسفه ارسطو هم‌زمان با برخورداری از مبانی منطقی، بار وجودشناختی و ناظر به واقعیت طبیعی دارد. اساساً در این نظام فکری غیر از تمایز مفهومی، تمایزی میان ضرورت منطقی و وجودی نیست.

2 τὰ ἐνδεχόμενα
3 τὸ μὴ ἀναγκαῖον

1 Waterlow (2003: 47)

اشاره کرده است، شاید بتوان به نحو نیکوتری نسبت میان این پنج معنای ضرورت را دریافت.

ارسطو به هنگام بیان وجوه علیت در دفعات بسیاری این عبارت را می آورد که «آنانکایون» یا ضروری به چندین نحو یعنی چندین معنا گفته می شود^۳ که یکی از دلایل بر اشتراک لفظی بودن ضروری است. گرچه تشخیص نهایی اشتراک معنوی یا لفظی ضرورت در بیان ارسطو مبهم است، بنا به مباحث و مطالب اشاره شده، ضرورت متشابه است و نه مشترک لفظی یا معنوی. می توان در کفایت پنج تعریف امر ضروری تردید کرد. ارسطو درباره هریک از تعاریف ضرورت توضیحاتی بیان می کند؛ اما معلوم نیست که غیر از این پنج معنا یا گونه از تعریف در دلتا، آیا معنا یا نوع دیگری از ضروری هست. در واقع، برای فهم اینکه ارسطو چگونه به این تعداد از معانی یا تعاریف امر ضروری رسیده است، تنها معیار و استدلال، توسل به روایت سمانتیکی یا معناشناختی از استعمال واژه «ضروری» در عرف و شمارش آنچه ضروری گفته می شود، بوده است. این رویه ارسطو می تواند پیامد رویکرد وجودشناختی او به ضرورت باشد؛ اما به لحاظ معرفت شناختی با ذکر هر پنج معنای ضرورت نیز نمی توان اطلاعات بیشتر درباره انحای دیگر ضرورت را بی ارزش قلمداد کرد. شاید پاسخ این مسئله بر عهده محققان و پژوهشگران فلسفه وی باشد.

تعریف ضرورت در متافیزیک دلتا، فصل پنجم (1015a34)، اساس و بنیان تمامی انحای ضرورت را تشکیل می دهد. در رویکرد تشابه و آنالوژیک به نظریه ضرورت، معنای چهارم متافیزیک دلتا پایه است و معانی دیگر ضرورت را در نسبت با این معنا می توان تحلیل کرد. بر مبنای این تعریف، ضروری آن

ممکن می گوئیم» (25a37-39). با توجه به دو مؤلفه اشاره شده امکان، چیز ضروری فقط حائز ملاک نخست است. یعنی نتیجه ناممکنی به دنبال ندارد؛ اما مؤلفه دوم را ندارد؛ زیرا ضد چیز ضروری، ضرورتاً کاذب است؛ در حالی که متضاد ممکن، ضرورتاً کاذب نیست؛ بنابراین، ارسطو حمل ممکن بر چیز ضروری را به نحو مشترک لفظی و هم نام^۲ یا مبهم می داند^ط؛ دلالت ممکن بر یک چیز صادق و بالفعل نیز به همین معناست^ی.

۸) نظریه آنالوژیک یا تشابه ضرورت

فحوای بیان ارسطو مرز دقیقی میان مترادف یا مشترک لفظی بودن معانی ضرورت در دلتا را نشان نمی دهد؛ از این رو، نسبت میان اشتراک معنوی و چندمعنایی از یک جانب و ترادف و همنامی از جانب دیگر پیچیده است. واژه «ضرورت» جزو مفاهیم اولیه به معنای تعریف ناپذیر در فلسفه نیست؛ بنابراین، برای اثبات اشتراک معنوی مفهوم ضرورت باید در جست و جوی تعریف مفردی از آن بود و برای اثبات اشتراک لفظی این مفهوم به وجود پنج تعریف متمایز از ضرورت در فرهنگ فلسفی متافیزیک دلتا نیاز است. ارسطو بارها معترض پیشینیانش، به ویژه افلاطون می شود که ابهامات در معانی واژگان کلیدی فلسفه مانند «موجود» یا «خیر» را نادیده گرفته اند. ارسطو به صراحت بیان نمی کند که معانی امر ضروری مشترک لفظی اند و مثال های وی برای مفهوم و مقوله هم نامی در مقولات (1a1-6) و در جلد، دفتر نخست، فصول پانزدهم و شانزدهم شامل ضروری ها به نحو اشتراک لفظ نیستند. اگر بتوان به این پرسش پاسخ داد که چرا ارسطو تنها به پنج ضرورت در دلتا

1 τὸ δυνατόν
2 homonymously

چیزی است که نمی‌تواند به‌نحو دیگری باشد. نباید معانی و انواع ضرورت را با یکدیگر خلط کرد. «معانی» علت لزوماً مطابق با «انواع» علت نیستند؛ همان‌گونه که «معانی» وجود، غیر از «انحای» است. مفهوم ضرورت نزد ارسطو معنای واحدی ندارد؛ زیرا این مفهوم کارکردهای فراوان و متنوعی در ابعاد گوناگون اندیشه ارسطو دارد. عبارات متافیزیک دلتا، فصل پنجم، جامع تمام معانی ضرورت در آثار ارسطو نیستند؛ زیرا چندان به اصطلاح فلسفی «ضرورت علی» یا کاربرد منطقی و موجهاتی ضرورت آن‌گونه که در تحلیلات و درباره عبارت بیان شده، اشاره نشده است.

نتیجه‌گیری

از نظر ارسطو، ضروری بودن یک چیز معلول آن است که نتواند طور دیگری باشد و تمام معانی دیگر ضرورت به‌این‌نحو و به‌حسب این ضرورت، ضروری‌اند. راهبرد ارسطو تبیین معانی دیگر ضرورت بر محور و کانون ربط سایر معانی با این معنی است. «ضروری» جنسی نیست که انواع و اقسام آن، انواع تحت جنس (ضروری) باشند. از سویی، واگرایی تعاریف و معانی آن به‌نحوی نیست که نسبتی از نوع اشتراک لفظی میان آنها برقرار باشد؛ بنابراین، می‌توان رابطه تعاریف ضروری را همانند مفاهیم و اوصاف «سلامت» و «طب» از نوع تشابه و آنالوژی دانست که معنای چهارم و بنیادی «ضروری»، حامل محتوای بنیادی منطقی این مفهوم است که تحلیلش براساس مفهوم «ممکن»، راهگشای درک آن است؛ ضروری به‌معنای آنچه نمی‌تواند یا ممکن نیست به‌نحو دیگری باشد. همه معانی ضرورت در آثار ارسطو از ضرورت مشروط در آثار زیست‌شناختی تا تقدیر، قسر و کره و نیز ضرورت طبیعی انگیزه درونی تا ضرورت منطقی

برهان و ضرورت مطلق حرکات اجرام سماوی و ضرورت وجودی جواهر مفارق در نسبت با واقعیت، اعم از واقعیت قلمرو تحت قمر و فوق قمر، در وصف «ضروری» مشترک‌اند؛ زیرا نمی‌توانند به‌نحو دیگری ممکن باشند و به انحصار تنها وجه وجود درآمده‌اند که همان شأن ایجابی واقعیت بالفعل آنها است. وابستگی معانی ضروری در آثار ارسطو به معنا و مفهوم بنیادی «ضروری» در متافیزیک دلتا به‌موجب تقدم منطقی این ضرورت بر ضرورت‌های دیگر، مانع از اشتراک لفظی این مفهوم است. براساس رویکرد آنالوژیک به ضرورت، شناخت چیز «ضروری» مانند خیر در اخلاق و موجود و علت در متافیزیک لزوماً در علم واحدی رخ نمی‌دهد. هرکدام از ضرورت‌های معرفت‌شناختی، زیست‌شناختی، منطقی، اخلاقی، متافیزیکی و یا ضرورت در قلمرو شعر، خطابه و سیاست به‌رغم ارتباط تعریفی، هر یک موضوع معرفتی خاص‌اند. ضروری در معنای چهارم دلتا، علت و منشأ منطقی و فلسفی «ضروری» در معانی دیگر است. حمل ضرورت بر موجودات ضروری، سبب نوعی این‌همانی میان معانی امر ضروری براساس آنالوژی است. درواقع، چهار تعریف از تعاریف پنج‌گانه ضروری در دلتا نمایان‌گر یک ساختار در نسبت (*pros hen*) با تعریف چهارم و مشتق از آن‌اند. این تعریف نسبت به تعاریف دیگر اولویت دارد. گرچه پنج تعریف ارسطو از امر ضروری در متافیزیک در نوع واحدی ادغام نشده‌اند، به‌نحوی وحدت و هم‌پوشانی دارند. برخلاف تشابه در معنا و تعریف، پنج تعریف مفهوم ضروری بیانگر پنج نسبت متافیزیکی گوناگون برای انحای وجود و بودن است؛ بنابراین، می‌توان از نظریه‌های ضرورت و نه نظریه ضرورت نزد ارسطو سخن گفت. ضرورت‌های مندرج در چهار تعریف نخست دلتا مقوم تعیین

- Animalium I (with Pages from II.1-3)*, Oxford.
- Barnes, J. (1993) (first published 1975). *Posterior Analytics*, Second Edition. Translation and notes. Clarendon Aristotle Series, Oxford.
- (2000). *Aristotle: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.
- Cooper, J. M. (1987). 'Hypothetical Necessity and Natural Teleology', in A. Gotthelf & J. G. Lennox (eds.), *Philosophical Issues in Aristotle's biology*, Cambridge, 243-274.
- Dooley, W. (1993). (trans.) *Alexander of Aphrodisias: on Aristotle Metaphysics 5*, London.
- Hintikka, J. (1973). *Time and Necessity, Studies in Aristotle's Theory of Modality*. Oxford, Clarendon Press.
- Kirwan, C. A. (1971). *Aristotle: Metaphysics Books Gamma, Delta, and Epsilon*. Oxford, Clarendon Press.
- Lewis, D. (1973). *Counterfactuals*. Oxford, Balckwell.
- Liddle, H. G. and Scott, R. (1996). *A Greek-English Lexicon*. revised and augmented by H. Stuart Jones, with the assistance of R. McKenzie and with the co-operation of many scholars, Oxford, Clarendon.
- McInerny, R. (1996). *Aquinas and Analogy*. Washington: Catholic University of America Press.
- Mure, G. R. G. (1925). *Posterior Analytics*. translation of Aristotle, under the editorship of W. D. Ross.
- Owen, G. E. L. (1986). Logic and Metaphysics in Some Earlier Works of Aristotle. In *Logic, Science and Dialectic: Collected Papers in Greek Philosophy*. edited by Martha Nussbaum. Ithaca: Cornell University Press, pp. I80-I99.
- Plato. (1963). *The Collected Dialogues of Plato, Including the letters*. edited by edith Hamilton and Huntington Carins, Princeton University Press.
- Reeve, C. D. C. (trans), (2016). *Aristotle Metaphysics. translated with introduction and notes*, Indianapolis: Hackett Publishing.
- Ross, W. D. (1924). *Aristotle's Metaphysics*. Oxford, Clarendon Press.
- (1957). *Aristotle's Prior and Posterior Analytics, A Revised Text with Introduction and Commentary*, Oxford, At The Clarendon Press.

متافیزیکی اند؛ همان طور که ضرورت در تعریف پنجم این دفتر (ضرورت برهان)، تحکیم بخش نسبت معرفت شناختی است.

منابع

- ابن سینا (۱۳۶۶). فنون سماع طبیعی، آسمان و جهان، کون و فساد از کتاب شفا. ترجمه محمدعلی فروغی. نشر نو.
- ارسطو (۱۳۸۵). مابعدالطبیعه. ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی شرف. انتشارات حکمت، چاپ چهارم.
- (۱۳۹۰). منطق ارسطو (ارگانون). ترجمه دکتر میرشمس الدین ادیب سلطانی. مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- بهشتی، محمدرضا و امیرعلی موسویان (۱۳۹۸). «بخت، اتفاق و علیت عرضی از دیدگاه ارسطو». جاویدان خرد، ۱۶، ۳۶، ۲۹۸-۲۷۱.
- ریتر، یواخیم، به همراه گروندر، کارلفرید و گابریل، گتفرید (۱۳۹۳). فرهنگ نامه تاریخی مفاهیم فلسفه. جلد دوم: گزیده‌ای از مفاهیم مابعدالطبیعه. سرویراستار: دکتر سیدمحمدرضا حسینی بهشتی. ترجمه زهرا بهفر، پرستو خانابانی، ماریا نصر. انتشارات سمت.
- موسویان، سیدامیرعلی (۱۳۹۰). نظریه دیوید لویس درباره تبیین علیت برپایه شرطی‌های خلاف واقع (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه تربیت مدرس.
- Aristotle (1831-1870). *Aristotelis Opera*, Vols. 1, 2 Text. ed. I. Bekker, Berlin.
- (1984). *The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation*, Two Vols. Edited by Jonathan Barnes, Princeton. New Jersey, Princeton University.
- Balme, D. M. (1972). *Aristotle's De Partibus Animalium I and De Generatione*

Waterlow, S. (2003) (first published 1982). *Passage and Possibility: A study of Aristotle's Modal Concepts*, Oxford University Press.

Wisnovsky, R. (2003). *Avicenna's Metaphysics in Context*, London: Duckworth/ Ithaca, NY: Cornell U. P.

Ross, W. D. (1995). *Aristotle*, Routledge, sixth edition, London and New York, revised (1th ed. 1923).

Stein, N. (2012). "Causal Necessity in Aristotle". *British Journal for the History of Philosophy*, 20(5), 855-879.

پی‌نوشت‌ها

أ) به‌معنای علت مشترک یا مضاعف، تبعی، مشارکت‌کننده و سهم در لیدل، اسکات، جونز 1940؛ راس این تعبیر را as a condition and as a joint-cause ترجمه کرده است. علت ملازم یا همراه را که تا اندازه‌ای به مفهوم علیت اعدادی یا علت معده قرابت دارد، نباید به‌معنای علت عرضی مقارن با علت و معلول ذاتی فهمید.

ب) *Electera* 256، به نقل از ترجمه راس.

ج) راس در شرح متافیزیک، در تعریف امر اجباری (the compulsory) می‌نویسد: «آنچه که مانع چیزی می‌شود و در مقابل تکانه (impulse) اش مقاومت می‌کند» (Ross, 1924 (Vol1): 298).

د) τὸ μὴ ἐνδεχόμενον ἄλλως ἔχειν

راس این عبارت را به‌صورت «آنچه که نمی‌تواند به‌گونه دیگری باشد» بیان می‌کند؛ اما با توجه به وجه وصفی ἐνδεχόμενον، به نظر می‌رسد در اینجا نفی امکان حالت دیگر بودن در تعریف ضرورت، بیان دقیق‌تری است.

ه) شرف خراسانی در ترجمه این تعریف ضروری (تعریف چهارم)، آن را همان تعریفی در فلسفه اسکولاستیک لحاظ می‌کند که «quod non potest non esse» به‌معنای «آنچه که نمی‌تواند، نباشد» (شرف‌الدین خراسانی، ص ۱۳۹، زیرنویس شماره ۱). این مقایسه نادرست است؛ زیرا عبارت قرون وسطایی با واژه esse معنای وجودی دارد؛ اما بیان و تعریف چهارم ارسطو از ضروری بودن یک وضعیت امور به چیزی اشاره دارد که نبودنش ناممکن است. عبارت «چنین و چنان بودن یا نبودن» معنای کیفی و ماهوی دارد و نه وجودی. متن یونانی این تعریف به این ترتیب است:

ἔτι τὸ μὴ ἐνδεχόμενον ἄλλως ἔχειν ἀναγκαῖόν φαμεν οὕτως
κατὰ τοῦτο τὸ ἀναγκαῖόν

در ترجمه راس آمده است: «معانی دیگر (امر ضروری) به‌نحوی از این معنا مشتق می‌شوند» و در ترجمه س. د.س. ریو (C. D. C. Reeve): «منطبق بر این نوع ضرورت، تمامی ضرورت‌های دیگر به‌لحاظ ضروری گفته می‌شوند». ویسنوفسکی در کتابش، متافیزیک ابن‌سینا در متن، با استفاده از عبارت by analogy، وجه ضروری بودن دیگر انحاء ضرورت را تشابه به این نوع ضرورت می‌نامد (Wisnovsky, 2003: 201). تبعات این رویکرد به‌معنای «ضروری»، نفی اشتراک لفظی و معنوی پنج معنای بیان‌شده از ضروری در عبارت ارسطو است و از سویی، محوریّت و مبدئیت معنای چهارم را که سبب و علت ضروری بودن معانی دیگر است، نشان می‌دهد.

ز) در این معنا برهان نیز ضروی است و ضرورتش وابسته به ضرورت مقدمات است.

ح) این تمایز با تمایزهای اشاره‌شده در فصل پنجم از دفتر پنجم متافیزیک مطابقت ندارد. ضرورت مشروط (ἀναγκαῖον ἐξ ὑποθέσεως) و ضرورت مطلق (ἀναγκαῖον ἀπλῶς) از جمله در درباره کون و فساد، فصل یازدهم، دفتر دوم مطرح می‌شود. ارسطو تمایز میان این دو ضرورت را درخصوص رخدادهای، موضوعات یا قضایا به کار می‌برد. مفهوم ضرورت مشروط و شرایط ضروری به‌خصوص در بحث تکوین مطرح است.

ط) گرچه کسی به‌قصد و منظور (غایت) ابتلا به حصبه، آب آلوده را نمی‌نوشد؛ یعنی لزوماً هر شرط ضروری و لازمی به‌معنای غایت، هدف و انگیزه کنش نیست که آن شرط لازم را ناظر به ضرورت غایت بدانیم.

ی) دو مورد اول مطابق با آن چیزی‌اند که ارسطو در جای دیگر، ضرورت مشروط می‌نامد.

ک) گرچه طبیعی و از این لحاظ ممکن به‌لحاظ عقلی و منطقی است که فرد تحت اجبار به انجام کاری آن را انجام ندهد. در معنای بنیادین، ضروری آن است که خلاف آن ناممکن است؛ چه ناممکن به‌معنای منطقی و چه به‌معنای ناممکن وقوعی یا هستی‌شناختی.

ل) «ضرورت به‌معنای جبر یا زور (βία) که مفهوم مقابل محرک طبیعی (φύσις, ὁρμή) و درمورد انسان به‌طور اخص مفهوم مقابل آنچه اختیاری یا عامدانه (αποἰρέσις) است» (ریتر و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵۶).

م) ویسنوفسکی چیزهایی را که داخل این مقوله (تعریف چهارم ضرورت) واقع‌اند، بسیط و نامرکب، ابدی به‌جای فناپذیر و تغییرناپذیر و نامتغیر می‌نامد (Wisnovsky, Ibid: 203)؛ اما این بیان با اشاره ارسطو به «مبدأ و منشأ بودن» این مورد ضرورت برای چهار تعریف دیگر ضرورت سازگاری ندارد و ضروری نامیده‌شدن یک چیز یا وضعیت مرکب، فناپذیر و متغیر نیز می‌تواند دقیقاً به همان معنای چهارم ضرورت باشد؛ یعنی ممکن نباشد یک چیز به‌نحوی باشد غیر از آن‌گونه که هست. به یک معنا این درست است از آنجا که آنچه

واقع شد، از زمانی که امر واقع گشت، ضروری است مانند رویدادهای گذشته یا در حال وقوع. گرچه بسیط، فناپذیر و نامتغیر نیستند؛ از این رو، ضرورت تعریف شده در مورد چهارم می تواند شامل چیزهای مرکب، فناپذیر و متغیر نیز باشد.

(ن) درباره اعضای جانوران، 1، 1، 639b1-640a9

(س) یعنی آنچه که نمی تواند نباشد.

(ع) در چیزهای بسیط، نداشتن قابلیت در بیش از یک وضعیت، تنها نشانه ضروری بودن آنها در بنیادی ترین معنا نیست. ارسطو به چیزهای مرکبی اشاره می کند که نمی توانند به نحوه دیگری باشند (تتا، 10، 17-1051b9)؛ اما به نحو بسیط و مطلق ضروری هم نیستند (Kirwan, Ibid: 132).

τὰ πρῶτα، مقدمات غایی برهان که به خود ضروری اند.

(ص) این استدلال به تفصیل در مقاله بهشتی و موسویان (۱۳۹۸) ذیل بحث از علیت عرضی بخت و اتفاق بیان شده است.

(ق) دکتر ادیب سلطانی در این باره می نویسد: «توانش [=قوهی] جدا شده از کنش [=فعل]. این گونه «توانستی» نمی تواند در مورد ضرورت مطلق آری گفته شود» (ادیب سلطانی، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

(ر) ترجمه دولی (William E. Dooley) از شرح اسکندر افرویدی بر دفتر پنجم متافیزیک، صفحات ۳۲-۳۳.

(ش) تحلیلات ثانی، 1، 22-71b9؛ ترجمه فرهنگ نامه مفاهیم فلسفی ریتر (۱۳۹۳: ۱۵۷).

(ت) دقیقاً با همان تعریف ضرورت نوع چهارم در دلتا، فصل پنجم: چیزهایی که نمی توانند غیر از آنچه هستند، باشند.

(ث) عبارت «الف، بالضروره ب است»، ناظر به ضرورت *de re* یا ضرورت شیء است و عبارت بالضروره «الف ب است»، ضرورت جمله یا قضیه یعنی ضرورت *de dicto* را بیان می کند.

(خ) استدلال بارنز ناظر به اینکه کلیت شرط معرفت نیست، آن است که قضایای علم همواره و به ضرورت صادق نیستند؛ بلکه برخی از این قضایا تنها در اکثر مواقع صدق می کنند. او این قضایا را برخلاف این سینا متمایز از قضایایی محسوب می کند که همواره صادق اند.

این سینا امر اکثری را از جنس دائم و در حکم آن طبقه بندی می کند (ابن سینا، ۱۳۶۶: ۱۰۸).

(ذ) هنگامی می توان چیزی را دانست که به علت یا علل آن پی برد.

(ض) در لاتینی *ad hominem*، و در یونانی *πρὸς τὸνδὲ*؛ متافیزیک، کاپا، 5، 3-1062a2.

(غ) *ἐξ ὑποθέσεως*؛ تحلیلات اولی، 1، 5-40b23.

(ظ) بنگرید به تحلیلات اولی، 44، 28-50a16؛ تحلیلات ثانی، 1، 3-72b13.

(أ) جلد، 1، 1، 27-100a25؛ تحلیلات اولی، 1، 1، 20-24b18.

بب) تحلیلات ثانی، 73a25-73b15.

جج) اخلاق نیکوماخوسی، 6، 2، 9-1139b7؛ درباره آسمان، 1، 12، 1-283b13ff.

دد) *sometime truth*؛ این تعریف و بیان از امکان و ضرورت که در منطق فلسفی و منطق موجهات مشاهده می شود، توسط یاکو هیتیکا (Jaakko Hintikka) نیز در پژوهش منطقی فلسفی خود درباره موجهات زمانی نزد ارسطو و در کتاب سال ۱۹۷۳ از وی بیان شده است. به عنوان اصل موضوع تقریبی: از جمله در صفحه ۱۵۱ کتاب هیتیکا با استناد به متافیزیک، تتا، 14-1047a10؛ و تبیین امر حقیقتاً تباهی ناپذیر در درباره آسمان، 1، 12، 1-282a27ff.

هه) برای تعریف امکان بر اساس صدق در یک جهان ممکن بنگرید به کتاب شرطی های خلاف واقع (Lewis, 1973: 4-5) و (موسویان، ۱۳۹۰: ۱۱).

وو) تحلیلات اولی، 20-32a18؛ متافیزیک، 30-1019b28.

زز) بر اساس قواعد منطق تنها هنگامی دو قضیه در تناقض اند که نه امکان جمع آنها و نه امکان رفع هم زمان آنها وجود داشته باشد.

حح) در این باره بنگرید به: (Ross, 1995: 30)

طط) ارسطو در تحلیلات اولی به کاربرد اصطلاح «ممکن بودن» اشاره می کند و ممکن را آن می داند که ضروری نیست، اما اگر فرض شود، ناممکنی حاصل نمی شود (32a18-21).

ی ی) ارسطو در فصل دوازدهم متافیزیک دلتا، سه مدلول اصطلاح «ممکن» را بیان کرده است: ۱. آنچه بالضروره کاذب نیست؛ ۲. آنچه صادق است؛ ۳. آنچه صادق پذیر است (1019b31-33)؛ در درباره عبارت، 18-23a6؛ نیز ممکن در معنای صادق و بالفعل به کار رفته است.